

دو فصل‌نامه تخصصی پژوهش‌نامه فرهنگ و زبان‌های باستانی
سال اول، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، صص ۲۳۷-۲۵۹

پارس به چه معنی است؟

مرتضی تهامی*
آزاده حیدرپور**

چکیده

جستار این مقاله بررسی معنی واژه پارس است. در برخی از لغت‌نامه‌ها علاوه بر اینکه پارس در مفهوم قوم پارسیان، و محل استقرار آنها بیان شده است، به معنی «پارس کردن» نیز آمده است. از اینرو این مقاله به دنبال آن است که مدارک و شواهد را بررسی کند تا به استناد منابع در دسترس، معنی واقعی این واژه مشخص شود. نتیجه بررسی هیچ منبع و مدرک مستندی را که نمایانگر مفهوم این واژه باشد در اختیارمان قرار نداده است. اما پارس در منابع متعددی به معنی قوم و قبیله پارسیان، استان فارس

* عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی. motahami20@khu.ac.ir

** عضو هیئت علمی پژوهشکده زبان‌شناسی کتیبه‌ها و متون پژوهشگاه میراث فرهنگی.

azadehheidarpour@yahoo.com

و سرزمین ایران آمده است. پارس نام قوم پارسیان (هخامنشیان) است که در کتیبه‌های هخامنشی در مفهوم «قبیله پارسی» به کار رفته است. این نام ابتدا به محل شکل‌گیری حکومت پارسیان، که حدود استان فارس فعلی است، اطلاق می‌شد و با قدرت گرفتن هخامنشیان و توسعه قلمرو آنان، به کل سرزمین ایران و قوم ایرانی داده شد. واژه «پارس» در گذر زمان جای خود را به تلفظ عربی این کلمه یعنی «فارس» داده است. معانی دیگری که به قرینه می‌توان برای واژه پارس بیان کرد از این قبیل‌اند: محل استقرار، جنگجو، پهلوان و گرز افکن.

واژه‌های کلیدی: پارس، فارس، انشان، ایران، پارسوا، پارت.

۱- مقدمه

ایران تاریخ کهن و طولانی دارد که در گذر زمان حوادث و وقایع مختلفی را پشت سر گذاشته است. ایران همانطور که با رویدادهای متعددی روبرو شده است، در زمینه خط نیز تحولاتی داشته است، اما پیوستگی زبانی و فرهنگی خود را حفظ کرده است و این از ویژگی‌های خاص تاریخ و فرهنگ ایران است. زبان در گذر زمان تغییر می‌کند می‌توان آن را به رودخانه‌ای در حال حرکت تشبیه کرد که تغییر دارد ولی بستر آن ثابت است. واژه‌ها متناسب با زمان و تحت تأثیر تحولات اجتماعی، علمی و فرهنگی دچار تغییر می‌شوند در گذر زمان برخی واژه‌ها با هم ترکیب می‌گردند، وسعت می‌یابند، معانی اولیه را از دست می‌دهند و معنی جدید پیدا می‌کنند یا از بین می‌روند. برای قضاوت در مورد یک واژه، لازم است که سیر تحول و فرهنگ تاریخی آن واژه شناخته شود، بنابراین هرگونه داوری در باره یک واژه باید با مستندات و مدارک متقن مربوط به آن ارایه گردد.

واژه پارس از جمله واژه‌هایی است که بیش از یک معنی دارد، بنابراین در این تحقیق تلاش شده است، تقدم و تأخر معانی این واژه مشخص گردد؛ تا معنی حقیقی

واژه از معانی ثانویه و غیر مستند تفکیک گردد، از اینرو، ابتدا منابع و کتیبه‌های باستانی که به صورت مستقیم و غیرمستقیم به موضوع پرداخته‌اند بررسی و سپس واژه پارس در فرهنگ‌ها (لغت‌نامه‌ها)، منابع دوره اولیه اسلامی و منابع جدید جستجو شده است و در پایان براساس تطبیق منابع معنی برای واژه پارس ارائه خواهد شد.

۱-۱- پیشینه پژوهش

هیچ توضیحی در مورد معنی کلمه «پارس کردن» در فرهنگنامه‌ها نیامده است؛ فرهنگ *آندراج* این معنی را به عوام نسبت می‌دهد و چنین می‌نویسد: «.. در میان عوام معروف است که چون شب‌ها سگان فریاد کنند گویند پارس می‌کنند یعنی پاس می‌دارند و نگهداری خانه و حفظ آن از دزد و بیگانه می‌نمایند» (فرهنگ آندراج، ۱۳۳۶: ۱۲/ ۸۶۰). ولی مدرک و سندی در این خصوص ارائه نکرده است. فرهنگ *دهخدا* نیز در مورد «پارس کردن» منبعی نداده است. مقاله «پارس و پاسارگاد، اسطوره و تاریخ پارسیان قبل از شاهنشاهی هخامنشی»، نوشته دکتر تورج دریایی که در *فصلنامه تاریخ ایران* چاپ شده است، تلاش کرده تا شباهت بین قبیله «پارشو» هندی با «پارس» را بیان کند و در این خصوص به بررسی کلمه «پاسارگاد» نیز پرداخته و آن را به معنی کسانی که «گرز گران یا گرز قوی» دارند نوشته است. منبع دیگر کتاب *دوازده قرن سکوت* نوشته ناصر پورپیرار است وی در باره معنی پارس/پارسه می‌نویسد: لقبی که در ایران کهن و ایران کنونی و در فرهنگ ماد و عیلام گدا، ولگرد و مهاجم معنی شده است و از این لقب پرسه زدن در فارسی آمده است و حتی صدای عصبانی سگ را مردم ایران، به قیاس صدای پارس شناختند (پورپیرار، ۱۳۷۹: ۲۱۸). کتاب *دوازده قرن شکوه* نوشته امیر نعمتی و داریوش احمدی در پاسخ به کتاب پورپیرار نوشته شده است. اینان در مورد معانی پارسه توضیحات تاریخی مختصری داده‌اند ولی به معنی واژه پارس نپرداخته‌اند. در این مقاله تلاش شده است که معنی یا معانی‌ای که می‌توان برای واژه پارس ارائه داد تبیین شود.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- خاستگاه نام پارس

نخستین اسناد و مدارکی که اطلاعاتی دربارهٔ واژه پارس می‌دهند متون آشوری است. نامی که در این متون آمده پارسوآش/پارسوماش است. دانشمندان این نام را با محل پارسه/پارس که در کتیبه‌های هخامنشی آمده تطبیق داده‌اند. «در گزارش سناخریب پادشاه آشور که حوادث سال ۶۹۱ پ.م در مورد جنگ حلوله^۱ را نوشته است، از جنگجویانی که از پارسوآش بوده‌اند نام برده شده است» (مجید زاده، ۱۳۷۶: ۲۷۴، دیاکونوف، ۱۳۹۰: ۸۶).

در خصوص پارسوآش/پارسوماش می‌توان گفت احتمالاً این منطقه منتسب به پارسیان است که به نظر می‌رسد از قرن هشتم قبل از میلاد قوم پارسی در این منطقه سکونت کردند، آنان به تدریج توانستند سرزمین انشان و سپس عیلام را تصرف کنند و نام قبیله خود را که در فارسی باستان پارسه^۲ آمده است به منطقه بدهند و این نام به سرزمین قوم پارس، تقریباً ایالت فارس کنونی و پایتخت هخامنشیان تخت جمشید داده شد. «پارسوآش ترجمه آشوری نامی است که به فارسی باستان پارسه از آن مشتق شده و شکل نخستین فارس کنونی که به همان ناحیه اطلاق می‌شود همان پرسیس یونانیان است» (دیاکونوف، ۱۳۸۷: ۸۸-۸۷).

نام پارس در کتیبه‌های به جا مانده از دوره هخامنشیان در چندین جا آمده است. داریوش اول که در کتیبه‌هایش خود را پارسی می‌نامد، زمانی است که قلمرو هخامنشیان به حداکثر گستردگی خود رسیده بود و سال‌ها از حاکمیت هخامنشیان می‌گذشت و احتمالاً ملل و اقوام تابعه نسبت به هخامنشیان و پارسیان و قبیله آنان

^۱. Halule جنگی بود که در سال ۶۹۱ پ.م بین نیروهای متحد عیلام و بابل با آشوری‌ها در دشتی به نام «حلوله» نزدیک دجله جایی که امروز سامره است در گرفت و به نتیجه قطعی نرسید.

^۲. pārsa

آشنایی نسبی داشته‌اند. وقتی داریوش در کتیبه کانال سوئز می‌گوید: «من پارسی هستم و از پارس مصر را گرفتم» باید این نام برای مردم مصر آشنا بوده باشد.

در بند هشت از کتیبه نقش رستم، داریوش خود را پارسی معرفی می‌کند: «من داریوش شاه... پسر ویشناسپ هخامنشی، پارسی پسر پارسی، آریایی دارای نژاد آریایی، ...» (Kent, 1953: 137). در ادامه این کتیبه بندهای ۳۰-۳۱، داریوش قلمروی را که بر آنها فرمان می‌راند بیان می‌کند: «اگر فکر کنی که چند بود آن کشورهای که داریوش شاه داشت، پیکره‌ها را بین که تخت را می‌برند، آنگاه خواهی دانست، آنگاه بر تو معلوم خواهد شد که نیزه پارسی دور رفته است، آنگاه به تو معلوم خواهد شد که مرد پارسی دورتر از پارس جنگ کرده است» (همانجا) و نیز در بند ۳ از کتیبه کانال سوئز: «... فرمان‌کنندگان این کانال را دادم به نام نیل که در مصر جاری است تا دریایی که از پارس می‌رود. پس از آن این کانال کنده شد چنانکه فرمان دادم و کشتی‌ها از مصر از وسط این کانال به سوی پارس روانه شدند چنانکه مرا میل بود» (ibid: 147). بر اساس این کتیبه‌ها و قلمرو حکومت داریوش، پارس و پارسی در مفهوم استان پارس نیست بلکه تمام قلمرو وی است که به نام سرزمین پارس معرفی شده است. پارسه و پارس را می‌توان نام اصلی تخت جمشید دانست. کتیبه خشایارشا (XPa) که بر پیشانی دو درگاه اتاق ورودی تخت جمشید نوشته شده است از پارس نام می‌برد: «... بسیار (ساختمان) خوب دیگر در این (شهر) پارس ساخته شد، که من ساختم و پدرم ساخت...» (ibid: 148). در این کتیبه تخت جمشید با نام پارس بیان شده است.

هرودوت درباره خاستگاه نام پارسیان آورده است که پارسیان نام خود را از پرسه/ پرسیس^۱ پسر پرسئو/ پرسئوس^۲ گرفته‌اند و پرسئو یکی از پسران زئوس (خدای بزرگ یونانیان و هم‌تراز اهورامزدا) بوده است. «نیای بزرگ ما پارسیان، پرسئوس پسر پرسه

۱. Perses

۲. Perseus

بوده و پرسه پسر دانائو و آنرومدا دختر کفوس» در ادامه روایت آمده است که پارسیان پیش از آنکه بدین نام خوانده شوند، دونام کهن‌تر دیگر داشته‌اند که عبارتند از «کفن»^۱ و «ارتیان»^۲، در روزگارهای کهن یونانیان آنان را کفن‌ها می‌گفتند ولی خود ایشان و همسایگان‌شان آنان را آرتیان می‌نامیدند (هرودوت، کتاب هفتم، بند ۶۱ و ۱۵۰).

۲-۲- نام پارس در سالنامه‌های بابلی، و منابع یونانی و رومی

در نوشته‌های بابلی، یونانی و رومی نام پارس در مفاهیم مختلف آمده است در سالنامه بابلی در گزارش سال ۵۵۰ پ.م از کوروش بزرگ به عنوان شاه «انشان»^۳ نام برده شده است، اما در همان متن در حوادث سال ۵۴۷ پ.م از او به عنوان شاه «پارسه» یاد شده است (ایمانپور، ۱۳۸۳: ۳) پارسه در اینجا ایالت پارس است. استرابو در بیان جغرافیای «آریانا» به نقل از اراتوستنس نیز پارس را در مفهوم ایالت پارس می‌نویسد: «آریانا در شرق محدود است به رود سند، در جنوب به دریای بزرگ، در شمال با کوهستان پارومیزادی [هندوکش] و دنباله‌های آن تا حوالی دروازه‌های دریای کاسپین و نواحی غربی آن مطابق است با همان مرزهایی که پارتیان را از ماد جدا می‌سازد و کرمانیا را از پارس و پریتکیانی‌ها» (استرابو، ۳۱۰: ۱۳۸۲-۳۱۱). گزنفون، پارس را در معنی ایالت پارس به کار برده است: «پدر کوروش را کمبوجیه، پادشاه پارس می‌دانند. کمبوجیه از نژاد پارسیان بود که نام‌شان از «پرسه» مشتق است» (گزنفون، ۱۳۸۰: ۶).

^۱. Kephen

^۲. Artyan Arta

^۳. انشان بخشی از قلمرو عیلامیان بوده است در متون بابلی در دوهزار سال قبل از کوروش، این نام به کار برده شده است. در حماسه «امر کار» و فرمانروایی آرته، سفیر پادشاه اوروک، برای رفتن به آرته مجبور بود از انشان و کوه‌های آن بگذرد (مجید زاده، ۱۳۷۹: ۲۸۰).

پارس به چه معنی است؟ ۲۴۳

نام پارس در نوشته‌های هردوت به معنی قوم و قبیله پارسی آمده است. از جمله در کتاب اول بند ۱۲۵ می‌نویسد: «عشیره هخامنشی که سر سلسله پادشاهان خاندان «پرسه» به آن تعلق دارد خود یکی از عشایر قبیله بازارگادی محسوب می‌شود و اما قبایل دیگر پارس عبارتند از پانتیاله‌ها، دروزی‌ها و پرمنی‌ها که همه کشاورز و رعیت پیشه‌اند».

نام پارس در مفهوم کشور پارس عنوان یکی از کتاب‌های کتزیاس (۴۱۵ - ۳۹۸ پ. م) بوده که عبارت است از: پرسیکا^۱، (تاریخ پارس - ایران) و نیز ایندیکا (تاریخ هند) ولی این کتاب‌ها مفقود شده‌اند، فقط مختصری از آن در نوشته‌های مورخان بعدی از جمله فوثیوس آمده است.

نام خلیج فارس که در نوشته‌های یونانی و رومی آمده تلفظ‌های مختلف دارد ولی در معانی آنها، کشور پارس یا سرزمین ایران نهفته است. نام پارس در نوشته‌های کهن یونان و روم به شکل «پرسیکون»، «پرسیکوس» و «پرسیس» به کار رفته است. دریای پارس که امروزه خلیج فارس نامیده می‌شود، در کتاب *آناپازیس* نوشته فلاویوس آریانوس^۲ مورخ یونانی قرن دوم میلادی «پرسیکون کای تاس»^۳ تلفظ شده است. بطلمیوس از خلیج فارس با نام «پرسیکوس سینوس»^۴ یاد کرده است (الهی، ۱۳۶۸: ۹؛ حافظ نیا، ۱۳۷۱: ۱۹؛ Alcock, 1997/: 90). کوین توس کورسیوس روفوس^۵، تاریخ نگار رومی خلیج فارس را «اکواریوس پرسیکو»^۶ که به معنی «آبگیر پارس» است نوشته است (Meh, 1997: 19؛ افشار، ۱۳۷۶: ۸۴). استرابو نام این خلیج را دریای پارس و خلیج فارس نوشته است (استرابو، ۱۳۸۲: ۴ و ۲۰۶ و ۳۱۳).

۱. Persika

۲. Arrianus Flavius

۳. Persikon Kaitas

۴. Persicus Sinus

۵. Guintus Curtius Rufus

۶. Aquarius Persico

پارس به معنی سرزمین و کشور پارس در سفرنامه نئارخوس^۱ دریا سالار مقدونی که در سال ۳۲۶ پ. م به دستور اسکندر دریای پارس را پیمود و تا دهانه رود سند پیش رفت، آمده است: پس از دویست استاد^۲ راه به ریگ و از آن جا به دیلم و دهنه رودخانه اندیان آمدم، رودخانه اندیان سرحد خوزستان و پارس و پس از سند بزرگترین رودخانه است، هیچ یک از سواحلی که پیمودم مانند دریای پارس آباد و معمور نبود» (افشار، ۱۳۷۶: ۸۱).

در کتیبه آشوری واژه «پَرشی» آمده است که می‌تواند شکل آغازین از تلفظ پارسی باشد، این نام در کتیبه سارگون پادشاه اکد (حکومت از ۲۳۲۴-۲۲۷۹ پ. م) آمده است. نام شهرهای تحت تصرف وی در شرق و جنوب شرق بابل عبارتند از: آرپخ^۳، لولوبی^۴، آرمنو^۵، گوتیوم^۶، پَرشی^۷، توکریش^۸، انشان^۹ و عیلام (مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۹۹). در گزارش استرابو جغرافی‌دان یونانی نیز نام «پَرهسی» آمده است (استرابو، ۱۳۸۲: ۲۸) که با شواهد کتیبه آشوری تأیید می‌شود و ممکن است پَرشی شکلی از تلفظ پارس باشد.

۲-۳- نام پارس در منابع ایران باستان

از منابع ایران باستان، نخستین بار نام پارس در کتیبه‌های هخامنشی نوشته شده است. پارس در این کتیبه‌ها در معانی ایران، ایالت پارس و قبیله هخامنشی بیان شده است.

۱. Nearchus

۲. Estad. نزد یونانیان مقیاس طول بوده است. برابر ۶۰۰ گام یونانی و معادل ۱۸۵ گز (فرهنگ معین).

۳. Arrapkha

۴. Lullubi

۵. Armanu

۶. Gutium

۷. Parashi

۸. Tukrish

۹. Anshan

پارس به چه معنی است؟ ۲۴۵

متون دوره ساسانی از نام پارس کمتر استفاده شده و در متن‌هایی که نام پارس به کار رفته معمولاً دلالت بر ایران و ایرانیان می‌کند.

در کتیبه‌های هخامنشی پارس به مفهوم سرزمین و کشور پارس بکار رفته است از جمله در این موارد: من داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه در پارس، شاه سرزمین‌ها،... (DB1، بند ۱). داریوش شاه گوید: این کشور پارس که اهورامزدا به من ارزانی داشت. (Dpd، بند ۱: ۱۳۵؛ Kent, 1953: 116). در نامه تنسر ترجمه ابن اسفندیار، نام پارس معادل ایران به کار رفته است. تنسر چنین می‌نویسد: زمین چهار قسمت دارد، یک جزء زمین ترک میان مغارب هند تا مشارق روم، و جزء دوم میان روم و قبط و بربر، و جزء سوم سیاهان از بربر تا هند، و جزء چهارم این زمین، که منسوب است به پارس و لقب بلاد الخاضعین میان، میان جوی بلخ تا آخر بلاد آذربایگان و ارمنیه فارس و فرات و خاک عرب تا عمان و مکران و از آنجا تا کابل و تخارستان و این جزء چهارم، برگزیده زمین است» (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۸۹).

در متن مانوی M42 که به زبان پارتی نگارش یافته از شهریار پارس برای نامیدن ایران استفاده شده و نیز در متون مانوی قبطی واژه «پرسیس» معادل با ایران آمده و در دو متن کفالیه/کفالایا و هومیلیوس زردروست^۱ نام پارس به صورت «پرزن» به کار رفته است (نیولی، ۱۳۸۷: ۱۹۰-۱۸۹).

در کتیبه‌های هخامنشی پارس به مفهوم ایالت پارس نیز بکار رفته است از جمله در کتیبه بیستون ستون ۱ بند ۱۰ وقتی که داریوش از رفتن کمبوجیه به مصر صحبت می‌کند پارس به معنی ایالت آمده است: ..سپس کمبوجیه رهسپار مصر شد هنگامی که کمبوجیه رهسپار مصر شد، پس آنگاه مردم متجاوز شدند. پس آنگاه دروغ در کشور بسیار شد، هم در پارس، هم در ماد و هم در کشورهای دیگر (DB1، بند ۱۰؛ Kent, 1953: 117). این پارسی است. این مادی است. این عیلامی است... (DnI).

۱. Homilios, Zaradroust

بندهای ۱ تا ۳، Kent.1953: 137) در بند ۲۰ آمده: زمانی که من در بابل بودم، اینها هستند کشورهایی که نسبت به من نافرمان شدند: پارس، عیلام، ماد، آشور، مصر، پارت، مرو، تنگوش، سکا در بند ۲۵ داریوش شاه گوید: سپاه پارسی و مادی که با من بود، آن (نیرویی) کم بود. پس آنگاه من سپاهی را روانه کردم. «ویدرن» نام پارسی، بنده من، او را رییس آنان کردم (DB2، بندهای ۲۰ و ۲۵).

یکی از معانی پارس که از کتیبه های هخامنشی بدست می‌آید مفهوم قوم و قبیله پارسی است از جمله موارد زیر:

من داریوش شاه، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین‌های دارنده همه گونه مردم، شاه در این زمین بزرگ دور و دراز، پسر ویشناسب هخامنشی پارسی، پسر یک پارسی، آریایی آریایی نژاد (DNa، بندهای ۸-۱۵). داریوش شاه گوید: مردی نبود نه پارسی نه مادی نه از دودمان ما (DB1، بند ۱۳؛ Kent: 1953: 117,121, 137).

۲-۴- نام‌های مرتبط با پارس

از نام‌های مرتبط با پارسیان، پاسارگاد است. هرودوت نوشته است: «پارسی‌ها به شش طایفه شهری و ده‌نشین و چهار طایفه چادرنشین تقسیم می‌شوند» (هرودوت، کتاب یکم: بند ۱۲۵). او از شش طایفه اول، ابتدا پاسارگادیان^۱ نام می‌برد. در خصوص ارتباط

^۱ منسوب به پاسارگاد، اومستد (۱۳۴۰: ۸۳) در مورد پاسارگاد می‌نویسد: در حقیقت ویرانه‌های آن نمونه یک اردوگاه آریایی را نشان می‌دهد، زیرا هیچ اثری از دیوار در آن نمی‌توان یافت. در خصوص وجه تسمیه بازارگاد (پاسارگاد) علی سامی (۱۳۳۸: ۱۸-۱۶) نوشته است:

- بعضی از دانشمندان معتقدند که پاسارگاد در اصل پارسه کرت، پارسه‌گرد چون ارم‌گرد، داراب‌گرد، خسروگرد بوده است (کرت و گرد در زبان فرس قدیم به معنی قلعه بوده است) و از مورخین قدیمی آناکسمن معلم اسکندر که با او به ایران آمد اسم این شهر را در کتاب خود «پارسه‌گرد» یعنی قلعه پارس ذکر کرده است.
- برخی دیگر گفته‌اند که بازارگاد در اصل پارس کاده یعنی جایگاه و شهر پارس بوده چون دهکده که جای ده و جای آتش معنی می‌دهد (کاده و کده در فرس باستان یعنی جایگاه) و به تدریج پارس کاده و پاسارگاد و به یونانی بازارگاد شده است.

پارس به چه معنی است؟ ۲۴۷

پارس با پاسارگاد، ایمانپور چنین نوشته است: «پارس به احتمال شکل تحول یافته پاسارگاد است در خصوص پاسارگاد دو نظر وجود دارد: ۱- اینکه شکل صحیح آن همانطور که کوتیوس اشاره کرده parsagada بوده اما هرودوت اولین بار به اشتباه pasargada نقل کرده است و بعد ها مورخان دیگر یونانی که اغلب از نوشته‌های ایشان استفاده کرده‌اند همان شکل را تکرار کردند یا به گفته سامی، واژه پاسارگاد قلب و جابجا شده همان واژه «پارسه گاد» یا «پارسه گده» پارس باستان است. ۲- نام پایتخت پارسیان با نام پاسارگاد یکی از قبایل پارسی که هرودوت از آن نام می‌برد ارتباط نداشته و به گفته گرشویچ می‌تواند فارسی باستان آن paθragada یا به صورت pazragada بوده باشد. که به معنی «گزارفکنان» یا آنهایی که «گزرگران» حمل می‌کنند باشد» (ایمانپور، ۱۳۸۶: ۱۱).

نام دیگر مرتبط با پارس، «پارشو» است که نام یک قبیله جنگجوی هندی است و در ریگ ودا آمده است. پانینی دستوردان بزرگ هندی که شاید در قرن ششم پیش از میلاد می‌زیسته است بر این نظر است که قبیله‌ای جنگجوی به نام «پارشو» در شمال غربی هند زندگی می‌کرده است. «پانینی این پارشوها را کسانی می‌داند که «زندگی خود را با ساختن اسلحه» می‌گذرانند» (دریایی، ۱۳۸۵: ۵). نظر به اینکه اقوام هند و آریایی‌های ایرانی زمان درازی کنار یکدیگر می‌زیسته‌اند «که مدت‌ها مذهب آنها با مذهب هندی‌ها یکی بود، و به زبان واحدی هم تکلم می‌کردند ولی در قرون بعد جدایی مذهبی بین آنها روی داد (پیرنیا، ۱۳۴۴: ۱۵۸). این همزیستی می‌تواند بر وجود اشتراکات دو قوم گواهی دهد و نسبت پارشوه‌های هندی را با پارسیان بیان دارد. موضوع دیگر که در این باره می‌توان بیان کرد مطلبی است که «در ودا» در ماندالای هشتم آمده است که ندا می‌دهد «پارشوی ماناوی» بیست فرزند به دنیا آورد. آیا این

• برخی معتقدند که بازارگاد در اصل پارس‌گاده به معنی تخت پارس بوده است زیرا گاده و گاه به معنی تخت است که به مرور زمان پاسارگاد شده است. گیرشمن (۱۳۷۲: ۱۴۴) می‌گوید: پارسه‌گد یعنی اردوگاه پارسیان.

بیست فرزند همان بیست قبیله پارسی نیست که در زمان‌های دور می‌زیسته‌اند؟ همان پارسیان باستان که قبل از رسیدن به فلات ایران قطعاً در کنار هندیان می‌زیسته‌اند و از دیرباز با کورو، نام خاندان قهرمان حماسه هند رابطه داشته‌اند» (دریایی، ۱۳۸۵: ۷-۶).

دو کلمه «پارشو» و «پارثو» در ریگ‌ودا آمده، شاطرجی دانشمند هندی معتقد است که این دو واژه به معنای پارسی و پارتی است او چنین نوشته است: «در ریگ وداى ششم بند ۸-۲۷ جمله‌ای است با این مفهوم «پارثوها هدیه پر ارزشی تقدیم کردند» که نمی‌تواند یک نام عام باشد و حتماً یک نام خاص و نام یک گروه است. در ریگ وداى هشتم بند ۶/۴۶ آمده است که: «در تریندیر^۱ من صد پیشکش پذیرفتم ولی در پارشو هزار هدیه قبول کردم» در اینجا «پارشو» یک نام خاص است. نام این محل در ریگ وداى هفتم بند ۱ / ۸۳ قید شده است که: «پارثوها و پارشوها به پیش تاختند، اینان به پیروزی و فتح علاقمندند» که در اینجا نیز نام دو گروه است که با هم یکی شده‌اند و می‌بایستی در همسایگی یکدیگر بوده باشند. همینطور در ریگ وداى یکم بند ۸/۱۰۵ باز هم کلمه «پارشو» در معنی یک گروه «جنگجو» ذکر شده است» (اسلامی، ۱۳۵۱: ۶۵).

۲-۵- تحول معنایی پارس

۲-۵-۱- لغت‌نامه‌ها

فرهنگ‌نامه‌ها و لغت‌نامه‌ها و منابع اولیه دوره اسلامی برای واژه پارس معانی مختلفی ارائه داده‌اند:

- قومی ایرانی منسوب به فارس: پارس به معنی نام قومی ایرانی ساکن جنوب ایران (فرهنگ معین) «به حرکت رای مهمله معرب پارس است... لفظ فارسی حقیقتاً منسوب به فارس است (فرهنگ آندراج). قوم پارس از قبایل آریایی ایران (لغت نامه دهخدا).

۱. Trindir

پارس به چه معنی است؟ ۲۴۹

- سرزمین ایران: در تمامی حالات تمام ایران را فارس می‌گفتند و آن از رود جیحون است تا آب فرات (فرهنگ آندراج). در فرهنگ سغدی، در مورد پارس این چنین نوشته شده است: $p > ar s = p \bar{a} r s$ پارس، ایران، خطه پارس $p > r s > w t$ $q = p \bar{a} r s - \bar{o} t a k$ (قریب، ۱۳۸۳: ۲۵۹). دهخدا زیر عنوان فارس آورده است: پارسیان و ممالک آنها، ظاهراً همان فارس به سکون است.
- نام ایالتی از ایران: پارس استانی از پرسیس (persis) (Nyberg, 1974: 151). $p \bar{a} r s a$ ، پارسی، پارس، ایالتی از امپراطوری ایران، عیلامی $par - \check{s}ip$ ، اکدی $pa - ar - su$ (Kent, 1953: 196) پارس به جای ایران:

چو از پارس قارن به هامون رسید زدست چپش گردی آمد پدید

(فردوسی، ج ۱: ۲۰۷)

یکی نامور ترک را کرد یاد سپهد کروخان ویسه نژاد

سوی پارس فرمود تا برکشید براه بیابان سر اندر کشید

(همان، ج ۱: ۲۰۴)

چنان بد که در پارس یک روز تخت نهادند زیر گل افشان درخت

(همان، ج ۴: ۱۴۱)

• کشور فارس: پیامبر اسلام (ص) هنگامی که در سال ششم هجری برای

خسرو پرویز پادشاه ساسانی در مداین عراق نامه فرستاد، خسرو پرویز را بزرگ کشور فارس خوانده است بخشی از نامه چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. من محمد رسول الله الی کسری عظیم بزرگ فارس سلام
علی من اتبع الهدی و آمن بالله و رسوله و اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله الی
الناس کافه لینذر من کان حیا. اسلم تُسَلِّم فان ابیت فعلیک اثم المجوس». یعنی این

مکتوب از طرف محمد رسول خدا است، برای خسرو پرویز بزرگ فارس (طبری، ۱۳۶۸، ج ۳: ۱۱۴۲).

• زبان فارسی: پارس *pārasa* به معنی زبان فارسی و فارسی، فرهنگ سنسکریت (Macdonell, 1954: 161). زبان ادبی ملت ایران عهد اسلامی، زبان فارسی.

• ایرانی: یک تن ایرانی (فرهنگ معین). ایرانی، پارسی، *p>rsyq = parsik* (قریب، ۱۳۸۳: ۲۵۹).

• پارسا: فرهنگ رشیدی «پارس» را به معنی «پارسا» نوشته: «پارسا مرکب است از پارس که لغتی است در پارس به معنی حفظ و نگهبانی و از الف که چون لاحق کلمه شود افاده معنی فاعلیت کند و معنی ترکیبی (آن) حافظ و نگهبان (است) چه پارسا پاسدار نفس خود باشد» (رشیدی، ۱۳۳۷: ۲۰۳). فرهنگ معین در معنی پارسا آورده است: پارسی، از مردم پارس (فارسی) ایرانی جمع پارسایان (معین، ۱۳۷۱: ۶۵۳). فرس جمع فارس و معنی فرس پارسایان است و به تازی چنین نویسند و پارسی را فارس نویسند» (ابن بلخی، ۱۳۶۲: ۴).

• نام پسری از خاندان سام و هوشنگ: «نام پسر پهلوی سام که گویند اصطخر بنا کرده اوست، نام یکی از پهلوانان ایران به عهد یزدگرد (نعت نامه دهخدا). در فرهنگ *آندراج* (جلد چهارم، ص ۳۰۸۴) درباره فارس و فارسی چنین آمده است: «و به معنی زبان معهود مجاز مشهور در بعضی باستانی نامه‌ها مسطور است که پارس بن پهلوی بن سام بن نوح پادشاه آن ملک بود» همچنین نوشته است: «پارس بر وزن و معنی فارس است و آن نام پسر هوشنگ شاه مشهور بوده و به نام او ایران تمامی را پارس خواندند و زبان پارس منسوب بدوست». در ادامه در صفحه ۳۰۸۶ آمده است: «و در رساله ناجی مرقوم است که شیخ ابن حجر شارح صحیح بخاری گفته که فارسی منسوب به فارس بن غاموربن یافث بن نوح علیه السلام است و بعضی گویند که منسوب به فارسان که پسران پذیرام بن ارفخشذ بن سام بن نوح علیه السلام اند چون پذیرام زاده پسر بودند همه ایشان «سوار» پس به زبان عرب، فارس را سوار گویند ایشان بدین نام موسوم

شدند زبان ایشان به لقب ایشان ملقب و منسوب شد». «فارس پسر یاسور پسر سام بن نوح بود بعضی نیز پنداشته‌اند که فارس از فرزندان یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل صلوات اله علیهم بود، گروهی گفته‌اند وی از فرزندان ارم بن ارفخشذ بن سام بن نوح بود چند ده پسر آورد که همگی سوار کار و دلیر بودند و چون سوار را در عربی فارس گفته‌اند این قوم را نیز به انتساب فروسیت و سوارکاری «فارس» نامیدند» (مسعودی، ۱۳۷۰: ۲۳۱).

• آزادگان پارس: همیشه مردم پارس را احرار الفارس نوشتندی یعنی آزادگان پارس (ابن بلخی، ۱۳۶۲: ۴).

برای پارس معانی دیگری هست که دهخدا آورده است: سوار، یعنی صاحب اسب، جانوری است شکاری کوچکتر از پلنگ (پارس بدین معنی ترکی است)، آواز سگ، جزیره‌ای از گنگبار سیکلاد به جنوب دلس (دهخدا، ۱۳۷۳: ۴۶۴).

۲-۵-۲- منابع جدید

آموزگار و تفضلی (۱۳۷۳: ۳) می‌نویسند: «فارسی یا پارسی منسوب به پارس مشتق از صورت ایرانی باستان پارسه^۱ است که نام سرزمین فارس است و منسوب به آن در زبان فارسی میانه «پارسیگ» است». (ارانسکی، ۱۳۷۸: ۴۶) آورده است: پارسه در یونانی باستان برابر persia, persida (perses) و به فرانسه، perside, perse است.

پیگولوسکایا (۱۳۷۲: ۶۹ - ۷۰) از پارس به مفهوم سرزمین ایران یاد کرده است: «هنگامی که دورِ مادها پایان گرفت، داریه‌ووش پسر پشتاسپ [ویشتاسپ] بر پارس فرمان راند. در صفحه ۱۷۰ می‌نویسد: داریه‌ووش پنج خاندان از ناحیه استخر را در شهر جای داد. نام آنها در بایگانی شاه پارس ثبت است. و نیز در صفحه ۲۲۱ آورده

^۱. pārsa

است: اردشیر بابکان، عنوان شاه پارسیان را دارد. مؤلفی که خود از سرزمین ادیابنه بود نوشت: اردشیر نخستین شاه پارسیان، فرمانروایی به نام آدورزهب^۱ را به سرزمین ما گمارد».

در نوشته‌های دو نفر از سیاحان چینی از سرزمین پارس به «پوسی» و «پو-لا-سی» یاد شده است. سونگ‌ین در سال ۵۱۷-۵۱۸ میلادی برای بدست آوردن کتب مقدس بودایی به سرزمین‌های غربی مسافرت می‌کند از ختن به قسمت‌های شرقی افغانستان رفت «او سرزمین‌های مجاور افغانستان را سرزمین «پوسی» می‌گوید که آن را با پارس تطبیق داده‌اند» (حبیبی، ۱۳۶۷: ۲۲). سیاح دیگر هیون‌تسنگ است که در قرن هفتم میلادی به طرف غرب مسافرت می‌کند؛ حبیبی در این باره می‌نویسد: هیون‌تسنگ از غزنه به طرف رخد (= بُست = قندهار و هلمند) و سیستان و هرات نرفته چون در عصرش این ولایات تحت سلطه کابل‌شاهان (شاهان کابل) نبود و غالباً رتیلان و ملوک مقامی (حاکمان منطقه زابل و رخد و سیستان که یعقوب لیث صفاری برآنان غلبه یافت) در آن حکم می‌راندند و آیین مزدایی (زردشتی) هم رواج داشت، بنابر آن این سرزمین را به نام «پو-لا-سی» (پارس) نامیده است (همانجا: ۴۴۹-۴۵۰).

امروزه نام تعدادی از شهرها و محله‌های ایران عنوان یا ترکیب فارس/پارس را دارند چند نمونه عبارت است از: فارسان از شهرستان‌های استان چهارمحال و بختیاری، پارس‌آباد از شهرستان‌های استان اردبیل، فارسچین در استان همدان، فارس کوه در استان یزد، فارسی‌کوه در استان خراسان جنوبی. در خصوص وجه تسمیه شهر فارسان چنین آمده است:

در بالای شهر کنونی نزدیک امامزاده سید محمد تپه‌ای وجود داشت که مردم در آنجا برای حفظ و حراست شهر نگهبانی می‌دادند و فارسان که از کلمه فارسان به معنی اسب سوار است به خاطر دلیری و سوارکاری مردمان این ناحیه است که به مرور زمان

1. Adorzahab

پارس به چه معنی است؟ ۲۵۳

به فارسون و اینک به فارسان مبدل گشته برخی می‌گویند نام اصلی این شهر باید پارسان باشد چون عده‌ای از پارسیان که از اقوام آریایی بودند به واسطه وجود مراتع در اینجا ماندگار گشتند (سعیدیان، ۱۳۷۹: ۶۰۱).

نام «پارساوان» هم اکنون به شکل «پارسیوان/ فارسیوان» در میان گروهی از مردمی که خود را به این نام می‌خوانند و به زبان فارسی سخن می‌رانند، زنده مانده‌است. این گروه در شمال غربی پاکستان امروزی و در مجاورت مرز افغانستان سکونت دارند. دیاکونوف نام‌های «پشتو» یا «پشتون» به عنوان یک هویت زبانی در جنوب افغانستان امروزی را به ترتیب شکل دگرگون شده «پارساوا» و «پارساوان» می‌داند (دیاکونوف، ۱۳۹۰: ۱۲۶).

پس از حمله اعراب به ایران به تدریج گروهی از ایرانیان کشور را ترک نمودند و به هند مهاجرت کردند که در آن دیار به «پارسی» معروف هستند و هم اکنون از آنان با نام «پارسیان هند» یاد می‌شود.

چنانکه گفته شد، نام پارس ابتدا شامل استان فارس می‌شد، پس از آنکه قدرت هخامنشیان فزونی یافت و نقاط مختلف دیگر را تصرف کردند، این نام ضمن آنکه بر استان فارس اطلاق می‌شد فراگیر گشت و کل مردم ایران را پارسیان گفتند و امپراطوری هخامنشی نیز امپراطوری پارس نامیده شد. چنین روندی در مورد امپراطوری روم نیز وجود دارد؛ شکل‌گیری حکومت رومیان ابتدا در شهر رم بود و نام حکومت و امپراطوری روم از شهر رم اقتباس شد.

۲-۶- تطبیق واژه پارس

بنا به آنچه تا اینجا گفته آمد ارتباط معنایی بین «پارس» و «پارس کردن» بدست نیامد. برای تبیین بهتر و استدلال‌های محکم‌تر به ریشه بانگ سگ و همچنین مفاهیمی که برای واژه پارس در منابع آمده است می‌پردازیم.

«بانگ سگ» درهند و اروپایی از ریشه *bhel** می‌آید به معنای غریدن یا بانگ زدن و صدا درآوردن. لیتوانی: *balsas* به معنای صدا، بالا، ژرمنیک کهن: *belja* به معنای غریدن (ن.ک: *iran_bozorg.cloob.com*). در انگلیسی *bark* و در یونانی *haulō* (پارس کردن) است. فعل‌های *bell* (غریدن) و *bellow* (بانگ کردن، نعره زدن) در انگلیسی از ریشه *bell* هستند (فرهنگ انگلیسی به فارسی حییم). همچنین لاییدن و لوکه کشیدن به معنی بانگ سگ است (لغت نامه دهخدا). در واژه نامه طبری لئوئه به معنای پارس کردن است، گیلکی: لآب (ستوده، ۱۳۳۲: ۲۲۰؛ کیا، ۱۳۲۷: ۱۸۹).

معنی پارس در سنسکریت مهم است چون زبان اوستایی با سنسکریت همبستگی‌های زیادی دارد، بدون درک و فهم سنسکریت زبان اوستایی قابل فهم و درک نیست. «امروز دیگر خویشاوندی این دو زبان از طریق واژگان، دستور آواها کاملاً روشن است بدان حد که پیشرفت دانش اوستاشناسی جز از طریق مقایسه دقیق با زبان سنسکریت امکان پذیر نیست» (راشد محصل، ۱۳۶۴: ۹). واژه پارسه در سنسکریت *pārasa* است و به معنی «پارسی، فارسی و زبان فارسی» است (مک دونل، ۱۹۵۴: ۱۵۱). و همچنین «پارس می‌کند» *rai* و *rayati*، آمده است (Williams, 1851: 1052).

در متن‌های آشوری سده‌های ۷-۹ پ.م سرزمین پارس به صورت *parsava*, *parsumaš*, *parsuaš* آمده است که نماینده صورت ایرانی آن یعنی *parsava* به معنی «مرز» یا «سرزمین مرزی» است (waters, 1999: 100). به نقل از مدرسی، ۱۳۸۹: ۱۰۵). دیاکونوف می‌نویسد: پارسوا^۱ خود واژه‌ای مادی است و پرتو یا پهلوی (پارت) نام کهن خراسان، صورت دیگری از همین واژه است. این نام به همین صورت (پهلوی) و به همان معنی «مرز» بارها در شاهنامه آمده است. براین اساس می‌توان گفت

۱. بخش علیای رود دیاله و شاخه‌های شعب کوچک آن (شهرهای کنونی سلیمانیه، زهاب و سندج) از اواسط قرن نهم قبل از میلاد «پارسوا» نامیده می‌شده است. از سال ۷۰۰ پ.م آشوریان در نواحی زاموا و پارسوا (مرکز آن دژ نیکور بود) و آراپخا کاملاً استوار شده بودند (دیاکونوف، ۱۳۷۷: ۲۳۸).

پارس به چه معنی است؟ ۲۵۵

که نام‌های پارسوا، پارس و پارت واژه‌های هم‌ریشه هستند به معنی «پهلوی و مرز» که دیر زمانی سرزمین‌هایی در شمال غربی، شمال شرقی و جنوب ایران به آن نام خوانده می‌شدند (دیاکونوف، ۱۳۷۷: ۶۸ و ۱۳۹۰: ۱۲۶).

در مورد واژه پارسوماش^۱ یا پارسواش^۲ ریچارد نلسون فرای می‌نویسد: «این واژه [پارسواش/یا پارسوماش آشوری فقط به معنی «پهلوان یا قهرمان» است و می‌تواند اشاره باشد به هریک از سران فرودست ایرانی» (فرای، ۱۳۷۳: ۱۱۳).

«واژه پارس، پارت و حتی پشتو، به احتمال قریب به یقین، با واژه‌های پارسا و شاید پهلوان به معنی نیرومند مربوط است همان گونه که اریه، یعنی آزاده، نام کلی قبایل هند و ایرانی بوده است، پارسه و پارثوه و غیره نیز مشخص کننده تشخیص نژادی گروهی از این مردم بوده است» (بهار، ۱۳۸۴: ۴۹۹).

معنی دیگری که برای واژه پارس می‌توان بیان کرد از مفهوم محل پارسه مورد ادعای داریوش است. این محل «دشت فسا» است که «علاوه بر موقعیت مناسب جغرافیایی، به طور گسترده‌ای قابلیت کشاورزی دارد مهمتر از همه یک تپه باستانی معروف به «تل ضحاک» در دشت فسا قرار دارد. نکته قابل توجه این که سکوی فوقانی این تپه از خشت گلی ساخته شده و به دوره هخامنشیان منتسب است و شباهت بسیاری بین بخش فوقانی و سکوی آن با بنای «تل تخت» و پاسارگاد وجود دارد. به دیگر سخن با توجه به شباهت تل ضحاک با دیگر آثار هخامنشی و حتی شباهت نسبی آن با آثار منسوب به دوره مادها، یعنی نوش جان تپه و گودین تپه نشان می‌دهد که تل ضحاک یکی از بناهای متعلق به دوره اولیه پارسیان است و جلگه فسا/پسا می‌تواند همان پارسه مورد ادعای داریوش باشد. بررسی ریشه‌شناسی «پسا» و نام های محلی، آن طور که در کتیبه‌های پارسی باستان و الواح تخت جمشید آمده است

^۱. parsumas

^۲. parsuaš

نیز تا حدودی ادعای بالا را تایید می‌کند. بیلی معتقد است شکل فارسی باستان پسا^۱ می‌تواند به معنی قرارگاه باشد (Hamsman, 1975: 3) که همین مفهوم در نام پاسارگاد که کوروش کبیر برای پایتخت خود انتخاب کرده منعکس شده است، که هر دو به نحوی مرتبط با پارسیان و قرارگاه آنها است (ایمانپور، ۱۳۸۳: ۸). اوژن فلاندن دانشمند فرانسوی در کتاب سفرنامه خود (۱۳۲۴: ۳۱۸) درباره پاسارگاد می‌گوید: «از مفروضات و گفته اغلب جغرافی‌دان‌ها [بدست می‌آید] که این محل [فسا] را بازارگاد قدیم می‌دانند». با تطبیق محل پارسه به دشت فسا و معنی که برای فسا بیان شده است، می‌توان پارسه را در معنی «محل استقرار» و «قرارگاه» نیز بیان کرد.

۳- نتیجه‌گیری

نخستین واژه‌های مرتبط با «پارس» واژه‌های «پرسوا» و «پارسوماش/پارسواش» است که در نوشته‌های شاهان آشوری قرن هشتم پیش از میلاد بیان شده است. از قرن ششم پیش از میلاد واژه «پارس» در کتیبه‌های هخامنشی آمده است. از کتیبه‌های هخامنشی چنین استنباط می‌شود که این واژه در مفهوم «قبیله پارسی» و «سرزمین پارس» بیان شده است. نام پارس ابتدا شامل استان فارس می‌شد، پس از آنکه قدرت هخامنشیان فزونی یافت و نقاط مختلف دیگر را تصرف کردند، این نام ضمن آنکه بر استان فارس اطلاق می‌شد فراگیر شد و کل مردم ایران را پارسیان گفتند و امپراطوری هخامنشی هم، امپراطوری پارس نامیده شد، چنین روندی در مورد امپراطوری روم نیز وجود دارد؛ شکل‌گیری حکومت رومیان ابتدا در شهر رم بود و نام حکومت و امپراطوری از رم اقتباس شد.

اما در باره «پارس» در معنی «پارس کردن سگ» به مدرک مستندی که معنی و زمان رواج این مفهوم را بیان دارد دست نیافتیم. ولی بر اساس آنچه گفته آمد می‌توان

^۱. pasa

این معانی را برای پارس بیان کرد: قبیلهٔ پارسی، قرارگاه، پهلوان، جنگجو، گرزافکن، مرز و کنار.

منابع

- آموزگار، ژاله، تفضلی، احمد (۱۳۷۳). *زبان پهلوی*. تهران: معین.
- ابن بلخی (۱۳۶۳). *فارس نامه*. به سعی و اهتمام گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون. تهران: دنیای کتاب.
- ارانسکی، یوسف م (۱۳۷۸). *زبان های ایرانی*. ترجمه علی اشرف صادقی. تهران: سخن.
- اسلامی، الله قلی (۱۳۵۱). «تاریخچه شیراز». *مجلهٔ هنر و مردم*. شمارهٔ ۱۱۴. فروردین. صص ۶۷-۶۴.
- استرابو (۱۳۸۲). *جغرافیای استرابو*. ترجمه همایون صنعتی زاده. تهران: بنیاد آثار ایرج افشار.
- الهی، همایون (۱۳۶۸). *خلیج فارس و مسائل آن*. تهران: قومس.
- افشار، ایرج (۱۳۷۶). *کتاب جغرافیای تاریخی پارس*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- اوژن فلاندن، ژان باتیست (۱۳۲۴). *سفرنامه به ایران*. ترجمه حسین نور صادقی. تهران: چاپخانه روزنامه نقش جهان.
- ایمانپور، محمد تقی (۱۳۸۳). «مکان جغرافیایی پارسه داریوش». *فصلنامه مطالعات تاریخی* ضمیمه *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*. دورهٔ (۳). شمارهٔ (۵). صص ۱۴-۱.
- _____ (۱۳۸۶). «ریشه شناسی و وجه تسمیه پاسارگاد اولین پایتخت پارسیان». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*. بهار. شمارهٔ پی در پی ۱۵۶. صص ۱۵-۱.
- بندهش (۱۳۸۰). *ترجمه مهرداد بهار*. تهران: توس.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۴). *از اسطوره تا تاریخ*. تهران: چشمه.
- پور پیرار، ناصر (۱۳۷۹). *دوازده قرن سکوت (تاملی در بنیان تاریخ ایران)*. تهران: کارنگ.
- پیرنیا، حسن (۱۳۴۴). *ایران باستان، کتاب اول*. تهران: کتابخانه ابن سینا.
- پیگولوسکایا، ن. (۱۳۷۲). *شهرهای ایران*. ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران: علمی فرهنگی.

- جلالی نائینی، سید محمد رضا (۱۳۷۵). فرهنگ سنسکریت. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حافظنیا، محمدرضا (۱۳۷۱). خلیج فارس و نقش استراتژیک تنگه هرمز. تهران: سازمان مطالعه و تدوین. سمت.
- حبیبی، عبدالحی (۱۳۶۷). افغانستان بعد از اسلام. تهران: دنیای کتاب.
- دریایی، تورج (۱۳۸۵). «پارس و پاسارگاد: اسطوره و تاریخ پارسیان قبل از شاهنشاهی هخامنشی» فصلنامه تاریخ ایران باستان. شماره دوم، شهریور، صص ۱۱-۱.
- دیاکونوف، ا. م (۱۳۷۷). تاریخ ماد. ترجمه کریم کشاورز. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۹۰). مجموعه تاریخ کمبریج. تاریخ ایران دوره ماد. به سرپرستی ایلیل گرشوویچ، ترجمه بهرام شالگونوی. تهران: جامی.
- راشد محصل، محمد تقی (۱۳۶۴). درآمدی بر دستور زبان اوستایی. تهران: کاربان.
- سامی، علی (۱۳۳۸). پاسارگاد. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- ستوده، منوچهر (۱۳۳۲). فرهنگ گیلکی. تهران: انجمن ایران‌شناسی.
- سعیدیان، عبدالحسین (۱۳۷۹). شهرهای ایران. تهران: علم و زندگی.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۸). تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- فرای، ریچارد. ن. (۱۳۸۰). تاریخ باستانی ایران. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: علمی فرهنگی
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۹). شاهنامه ژول مول. ترجمه جهانگیر افکاری. تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- فرهنگ آنندراج، محمد پادشاه متخلص به شاد (۱۳۳۶). زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابخانه خیام.
- فرهنگ انگلیسی به فارسی حمیم (۱۳۶۴). تهران: فرهنگ معاصر.
- فرهنگ دهخدا (۱۳۷۳). زیر نظر محمد معین-سید جعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران.
- فرهنگ رشیدی (۱۳۳۷). تصحیح محمد عباسی. تهران: کتاب فروشی بارلی.
- فرهنگ معین (۱۳۷۱). تهران: امیرکبیر.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۸۳). فرهنگ سغدی. تهران: فرهنگان.
- کیا، صادق (۱۳۲۷). واژه‌نامه طبری. تهران: دانشگاه تهران.

پارس به چه معنی است؟ ۲۵۹

گزنفون (۱۳۸۰). کوروش نامه. ترجمه رضا مشایخی. تهران: علمی و فرهنگی.
مجیدزاده، یوسف (۱۳۷۹). تاریخ و تمدن بین‌النهرین. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
مدرسی، فاطمه؛ قدرت دیزجی، مهرداد (۱۳۸۹). «کهن‌ترین میهن پارسیان در ایران». فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام و ایران، دانشگاه الزهراء. شماره ۵. پیاپی ۸۳. بهارصص ۱۱۲-۱۰۳.
مسعودی، ابوالحسن علی بن حسینی (۱۳۷۰). مروج الذهب. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.

نامه تنسر (۱۳۵۴). به تصحیح مجتبی مینوی. تهران: دانشگاه تهران.
نیولی، گرادو (۱۳۸۷). آرمان ایران، جستاری در خاستگاه نام ایران، ترجمه منصور سید سجادی، تهران: پیشین پژوه.

هرودوت (۱۳۹۵). تاریخ هرودوت. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: اساطیر.
یعقوبی. احمد (۱۳۶۲). تاریخ یعقوبی. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: علمی و فرهنگی.

- Alcock, Susan, E. (1997) *The early Roman Empire in the East*.
England: oxbow.
Kent Roland, G. (1953) *Old Persian, Grammar, Texts, Lexicon*. New
Haven: Oriental Society.
Macdonell, A. A. (1954) *A Practical Sanskrit Dictionary, With
Transliteration, Accentuation, And Etymological Analysis
Throughout*. Oxford: Oxford University Press.
Mehr, Farhang (1977) *A Colonial Legacy*. University Press of
American.
Monier Williams, M. A. (1851) *A Sanskrit English Dictionary*,
Oxford: The Clarendon Press.

پیشگام انسان
رتال جامع علوم انسانی